

امام خمینی (ره) انقلاب اسلامی و شالوده شکنی سیطره‌ی گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست (۱)

دکتر مظفر نامداری
دکترای علوم سیاسی

گفتمان‌های رسمی در حوزه‌ی سیاست، دیدگاه‌های خاکم بر نظام سیاسی و نظم اجتماعی در سیصدسال اخیر می‌باشد. سیطره‌ی این گفتمان‌ها را در روایت‌های مختلف "تجدد و ترقی" در کشور ما، سیطره‌ی "مدرنیسم" و "مدرنیزاسیون" تعریف کرده‌اند. در تاریخ معاصر، هر روایت یا قرائت دیگری غیر از روایت‌ها یا قرائت‌های "مدرنیسم" و "مدرنیزاسیون" را یک گفتمان سنتی تلقی می‌کنند. همه‌ی روایت‌ها و قرائت‌های سنتی از سیاست و دگرگونی‌های اجتماعی را واپسگرا، غیر مولد و ضد حقوق بشر می‌دانند. گفتمان‌های غیر مولد، در حوزه‌ی علم، معرفت، فن‌آوری و تاسیس یک نظام سیاسی با ثبات و پایدار، گفتمان‌های قابل اعتنا و انکایی نیستند.

گزاره‌های مذکور، نتیجه‌ی جبری و ابطال‌ناپذیر کلیه‌ی دیدگاه‌هایی است که در یکصد و پنجاه سال اخیر، تحت عنوان دیدگاه‌های روشنفکری مطرح شده است. اگر چه جریان روشنفکری تا به امروز، در شعارهای رسمی خود می‌گوید که روشنفکران با تقلید، تعطیلی عقل، روایت‌های جبری، قرائت‌های ابطال‌ناپذیر و گفتمان‌های غیر متکثر، میانه‌ی چندانی ندارد؛ اما، این تناقض نیز مانند همه‌ی تناقض‌های دیگر، در تاریخ این جریان همچنان غیر

قابل حل باقی مانده است و این که منطق حاکم بر دیدگاه این جریان، تقلیدی، جبری، تکثرناپذیر و ابطال ناپذیر است، تردیدی وجود ندارد. ما چنین جریانی را شبه روشنفکر می‌نامیم. در دیدگاه شبه روشنفکری، انقلاب اسلامی و بطور کلی ایران، جایی در نظم سیاسی و سامان اجتماعی ندارد.

همه‌ی دیدگاه‌های موجود در گفتمان شبه روشنفکری، اعم از گفتمان‌های الحادی و "سکولار" میانه‌ی خوبی با اندیشه‌های امام خمینی (ره)، نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی نمی‌توانند داشته باشند. این گفتمان‌ها در هر فرصتی که بدست آوردند بجای نقد، تحلیل و تبیین اندیشه‌های امام، نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به انکار یا مقابله با آنها پرداختند. این تقابله‌ها، نه از جهت ادله‌ی علمی، منطقی و تاریخی بلکه از این جهت هست که گفتمان‌های شبه روشنفکری به تناسب نسبی که به هر کدام از گرایش‌های الحادی و "سکولار" دارند، کوش مناسبی برای شنیدن منطق گفتمان‌های غیر غربی ندارند. زیرا، جریان شبه روشنفکری، رسمیتی برای سایر گفتمان‌ها قایل نیست.

بی‌دینان شبه روشنفکر، چون درباورهای خود از پیش، دین را افیون توده‌ها می‌دانند و هیچ جاهتی برای دین در حوزه‌ی معرفت قایل نیستند، تابع منطق و برهان قابل اعتنایی برای نقد حکومت دینی نمی‌باشند. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در افکار و اندیشه‌های بسته و مصلوب آنها، تکلیف دین از پیش تعیین شده است. هیچ روزنه‌ای برای تفکر و بحث و بررسی پیرامون حقانیت و حقیقت دین نیست. تصویر این جریان از دین یک تصویر کودکانه و ساده‌لوحانه از دوره‌ی اعتقاد بشر به اسطوره و اساطیر است. بنابراین به سختی می‌توان باور کرد که امکان گفت‌وگو با چنین جریاناتی امیدبخش است.

داوری‌های این جریان پیرامون دین، دینداری و حکومت دینی و مردم‌مندان، یک داوری قدیمی و غیرقابل تردید می‌باشد. نمی‌توان از آنها انتظار داشت که با حسن نیت و بدور از غرض ورزی‌ها به تفحص عالمانه پیرامون ماهیت و حقیقت یک نظام دینی بپردازند.

این جریان (تقریباً یکصدساله)، از همان ابتدای انقلاب اسلامی با سیاست‌های خشونت‌آمیز و اسلحه به دست به جنگ انقلاب اسلامی آمدند. در نتیجه پس از پذیرش شکست سخت در حوزه‌ی اندیشه، به آبخشور باورهای خود در اروپا و آمریکا پناه بردند. داستان دین‌داران "سکولار" با باورها و ارزشهای مردم ایران، فراز و نشیب پیچیده‌ای

دارد. چالش‌های این جریان با اندیشه امام خمینی‌ره، نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بیش از آنکه چالش‌های فکری و معرفتی باشد، چالش‌های سیاسی است. اگر چه سکولارها تلاش می‌کنند که به این چالشها جنبه‌ای معرفتی، علمی و فلسفی و دینی ببخشند. اما منطق استدلال‌های حاکم بر این چالشها و لج بازیهای غیر منطقی، غیر دینی و غیر تاریخی این جریان، در اثبات عدم نسبت سیاست با دین و مقدس مایی‌های شاعرانه جایی برای معرفت باقی نمی‌گذارد.

جریان شبه روشنفکری سکولار در ایران طیف گسترده‌ای از مسلمانانی هستند که اگر چه به انکار مطلق دین نمی‌پردازند اما برای دین، شان و سیعی‌ای در زندگی اجتماعی، علمی مخصوص در حوزه سیاسی قابل نیستند و معتقدند که دین به عنوان یک امر مقدس باید از آلودگیهای دخالت در امور سیاسی مصون بماند و کار حکومت را به قیصر بسپارد!

اگر چه شبه روشنفکران سکولار معتقدند که در آموزه‌ها و تعلیمات اسلامی شان اعتقادی و تاریخی، برای چنین تفکیکی وجود ندارد، اما از آنجائیکه کلیه گرایش‌های این جریان در دوران اخیر، (اعم از ملی گراها، سوسیالیست‌ها، لیبرال‌ها و معجون ملی - مذهبی و سازمانهای حزبی آنها مانند جبهه ملی، نهضت آزادی، جبهه مشارکت و حزب کارگزاران و ...) مرجعیت افکار و اندیشه‌های غرب را در قالب "مدرنیسم، مدرنیسم و مدرنیزاسیون" پذیرفته‌اند و به پیروی از آبخورهای مسیحی این اندیشه‌ها، چنین تفکیکی را در اعتقادات، بینش‌ها و گرایشهای اسلامی نیز تسری می‌دهند.

بنابراین، در اندیشه‌های جریان شبه روشنفکری سکولار، نیز، امام خمینی، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی فراتر از تفسیرهای رسمی "مدرنیسم و مدرنیزاسیون" استقلال معرفتی و باز تولید اندیشه‌ای در حوزه نظم اجتماعی و سامان سیاسی ندارند.

براساس این باورها، بیش از سه احتمال برای تبیین اندیشه‌های امام خمینی، نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در حوزه معرفت سیاسی وجود ندارد.

غرب ستیزی: نتیجه‌ی آن، انکار همه دستاوردهای فکری، فلسفی و تکنولوژیکی

۱- اصطلاحی است منتسب به حضرت عیسی (ع) که فرمودند: مال خدا را به خدا و مال قیصر را به قیصر بسپارید. پیروان حضرت عیسی بعد از رنسانس با استفاده از این اصطلاح معتقدند که تفکیک حوزه دین که آنرا تشبیه به مال خدا و حوزه سیاست که آنرا تشبیه به قیصر می‌کنند یک تفکیک ضروری در باور و اعتقادات مسیحی است واقعی کسی است که اعتقادات خود را وارد حوزه سیاست و اندیشه‌های سیاسی نکند.

غرب در حوزه‌های معرفت بشری و به طور کلی انکار ^۳ مدرنیسم، مدرنیسم و مدرنیزاسیون می‌باشد. چنین انکاری در شرایط کنونی جهان بازدهای جز نابودی اندیشه انقلاب اسلامی نخواهد داشت. به عبارت دیگر از دیدگاه پیروان این گرایش، دلایل شکست انقلاب اسلامی در همین انکار نهفته است.

نظام تلفیقی: که نتیجه آن پذیرش دستاوردهای فکری، فلسفی و تکنولوژیکی غرب

در باورها و اندیشه‌های اسلامی است و تاویل ظاهر و باطن دینت به اندیشه‌های جدید و رنگ و لعاب دینی زدن به مفاهیم و باورهای غربی، این دیدگاه دستاوردی جز عرفی کردن دین و سکولار شدن ندارد. زیرا بسیاری از باورها و اعتقادات دینی در دوران جدید، کاربردی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم ندارد! بنابراین به مرور زمان و در نتیجه عدول متدینین از این باورها، دین از حوزه‌ی اجتماعی و سیاسی خارج می‌شود.

تقلید از غرب: در این احتمال، امام خمینی متفکر دوره گذار جامعه اسلامی ایران از

یک جامعه سنتی استبدادی، به یک جامعه مبتنی بر دستاوردهای مدرن معرفی می‌شود. انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در ایران نیز چیزی فراتر از تفسیرهای رسمی مدرنیسم در حوزه نظریه‌های انقلاب و نظام‌های سیاسی نیستند.

تفاوت ظاهری و ناهمسازیهای انقلاب اسلامی با غرب را در دو دهه اخیر باید در شرایط فکری و اجتماعی حاکم بر ایران دوره استبداد و شور و شرهای یک نظام انقلابی جستجو کرد. هر چه از عمر انقلاب اسلامی بگذرد این کودک نوپای پر شر و شور، راه رفتن، حرف زدن، بازی کردن، فکر کردن، رابطه برقرار کردن و خلاصه، زندگی کردن در دنیای پیچیده مدرن را یاد خواهد گرفت و رفتارهای عقلانی و همساز با استانداردهای اتوپیای مدرنیسم از خود نشان خواهد داد.

پیروان این دیدگاه که در سطح وسیعی در ارکان تصمیم‌گیری‌های نظام جمهوری اسلامی ایران حضور داشته و دارند، همه اقدامات انقلابی بر علیه استانداردهای جهانی (مانند شعارهای صدور انقلاب، حمایت از جنبشهای آزادی‌بخش، اشغال لانه جاسوسی امریکا شعارهای ضد امریکایی و اسرائیلی و سایر ناسازگاریها با نظم ابطال ناپذیر جهانی) را در دهه اول انقلاب، ناشی از به سن بلوغ نرسیدن این کودک و نوجوان و یا شور و هیجانهای احساساتی و غیر عقلانی این جوان بیست و پنج ساله می‌دانند.

اگر چه نتایج قهری این سه احتمال ، در استدلال‌های طرفداران آنها مبتنی بر برهانه‌های عقلی و تاریخی نیست ، اما ، باید بپذیریم که این گرایش‌ها هیچ روایت دیگری غیر از روایت‌های مذکور را پیرامون اندیشه‌های امام خمینی ، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بر نمی‌تابند و در حوزه نظریه‌های نوسازی و دگرگونی اجتماعی و نظام‌های سیاست تطبیقی جایی برای روایت‌های دیگر باز نمی‌کنند .

آموزه‌های رسمی و محصولات فکری دانشگاه‌ها ، مراکز آموزشی ، تحقیقاتی و پژوهشی و سایر نهادهای تولید اندیشه ، اعم از انتقاعی و غیر انتقاعی در این دو دهه ، علیرغم بوروکراسی عریض و طویلی که تحت عنوان انقلاب فرهنگی ، شوراهای برنامه‌ریزی سازمانهای تدوین و نشر متون در حوزه علوم انسانی ، شرکت‌های علمی و فرهنگی و غیره و غیره به راه انداخته‌اند ، نشان می‌دهد تولید علم و معرفت در این کشور در حوزه علوم انسانی ، نه جرئت به چالش کشیدن "هژمونی" استانداردهای اتوپیای غربی را دارد و نه توان علمی و معرفتی آن را (۱) .

اگر چه دلایل عمده این ناتوانی را باید در جایگاه علوم انسانی در رژیم مشروطه سلطنتی پهلوی و دیدگاه نخبگان این رژیم نسبت به شان مطلق علوم انسانی غرب جستجو کرد ؛ اما سوال اصلی اینجاست که چرا دولت‌های جمهوری اسلامی ، علیرغم داشتن پشتوانه‌های علمی ، فلسفی ، معرفتی و تاریخی در حوزه علوم انسانی ، از فضای به وجود آمده در انقلاب اسلامی نتوانستند استفاده مطلوبی نمایند ؟ چرا فضایی که با ساختار شکنی و شالوده شکنی افکار و اندیشه‌های امام خمینی ره ، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در حوزه معرفت سیاسی و سامان اجتماعی بود آمد در نهایت تاویل به گرایشهای سکولاریستی شبه روشنفکری حاکم بر علوم انسانی در کشور می‌گردید ؟

به نظر می‌رسد چنین تاویلی بیش از آنکه شان علمی ، فلسفی ، دینی و تاریخی داشته باشد ، تحت تاثیر توهمات سیاسی ناشی از غلبه گفتمانهای رسمی اتوپیای مدرنیسم در ایران معاصر می باشد . همان استانداردهایی که امام خمینی ، نظریه انقلاب اسلامی و نظام

۱. آهانه ای از شوراهای غیر رسمی دیگر ، مانند شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی که در چند سال اخیر تلاشهایی برای نقد اوضاع غیر مولد علم و معرفت در حوزه علوم انسانی انجام داده اند آنها را در بوروکراسی‌های خرد کننده تأمین اعتبار و تدوین جایگاه در سازمان برنامه و وزارت علوم و غیره و سایر فشارهای روحی و روانی ناشی از نقد تلکدر در آموزشهای رسمی قرار دارند که مقاومت آنها تا به امروز بیشتر به معجزه شبیه است .

جمهوری اسلامی، سلطه ابطال ناپذیر آن را در تحولات سیاسی اجتماعی ایران عصر مشروطه، نظام شاهنشاهی و نظم سلطنتی، استبدادی و دیکتاتوری ناشی از آن و همچنین الگوهای طرح‌های تجدد و ترقی تحت تاثیر این گفتمانها را به چالش کشید.

درک عظمت شالوده شکنی اندیشه‌های امام، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی جز با شناخت گفتمانهای رسمی حاکم بر توهّمات فکری-سیاسی جریان شبه روشنفکری ایران معاصر در حوزه نظم سیاسی و سامان اجتماعی امکان پذیر نخواهد بود.

گفتمان‌های رسمی جریان شبه روشنفکری در حوزه سیاست:

گستره این گفتمانها را در سطح وسیعی می‌توان در حوزه گرایشها و بینشهای سیاسی، نشان داد:

- ۱- انسداد تفکر، تعطیلی عقل و بی‌اعتمادی به عقل غیر غربی
- ۲- یکسان انگاری تاریخی
- ۳- تاویل ماهیت علم سیاست به گفتمان قدرت
- ۴- بدبینی به ذات انسان
- ۵- رویکرد افراطی به تعلیم فاقد تربیت
- ۶- رویکرد افراطی به تضاد ذاتی و شبه تاریخی دین و دولت (و دین و دنیا)
- ۷- رویکرد افراطی به تضاد ذاتی و شبه تاریخی دولت و ملت
- ۸- رویکرد افراطی به تضاد احق و تکلیف
- ۹- رویکرد افراطی به انسان تک ساحتی (و علم تک ساحتی)
- ۱۰- رویکرد افراطی به وحدت حقیقی غرب (کلی دیدن غرب و مدرنیسم)
- ۱۱- رویکرد افراطی به تضاد عقل و ایمان
- ۱۲- رویکرد افراطی به کثرت گرایی نظری و تصلب در عمل
- ۱۳- رویکرد افراطی به ساماندهی فکری و سیاسی مردم در کندوهای حزبی
- ۱۴- رویکرد افراطی به پیش فهم‌های معرفتی مفاهیم سیاسی، در قالب استانداردهای غربی
- ۱۵- رویکرد افراطی به تضاد خالق و مخلوق
- ۱۶- رویکرد افراطی به قالب بندیهای توسعه غربی
- ۱۷- رویکرد افراطی به مفهوم پیشرفت تاریخی
- ۱۸- رویکرد افراطی به تضاد سنت و تجدد

آنچه بر شمرديم کلی‌ترین گفتمان‌های رسمی حاکم بر افکار و اندیشه‌های جریان شبه روشنفکری معاصر ایران است که از بدو شکل‌گیری این جریان (بعد از جنگ‌های ایران و روس) تا به امروز به انحاء مختلف، امکان همسازی و همراهی موثر آنها را در تحولات سیاسی و اجتماعی یکصد ساله اخیر مورد تردید قرار می‌دهد.

وقتی از همسازی و همراهی موثر سخن گفته می‌شود به معنای آن نیست که جریانهای شبه روشنفکری نقشی در ساختار سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی دوران معاصر نداشته‌اند. آنچه بدیهی و غیر قابل انکار بود این است که جریانهای شبه روشنفکری از دوره ناصر الدین‌شاه، تا زوال سلطنت پهلوی و نظام مشروطه، مهمترین کارگزاران و نخبگان فکری و سیاسی ساختار حکومت در ایران بودند. اگر بحث از عقب ماندگی، توسعه نیافتگی، فقدان بینش علمی و دهها مشکل دیگری که امروزه در سرلوحه انتقادات این جریان نسبت به جامعه ایرانی قرار دارد، شکی نیست که اگر قرار است کسی و یا جریانی مورد مواخذه قرار گیرد قبل از آنکه مردم ایران، باورها، اعتقادات و ارزشها و تاریخ این ملت باشد، کسانی باید پاسخگوی این کم‌رشدی باشند که حداقل در این دوپست سال اخیر، که حجم دگرگونیهای جهانی بسیار گسترده و سریع بوده است با تمام قدرت بر ارکان ساختار سیاسی، اقتصادی

فرهنگی و فکری این مردم حکومت کردند. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بنابراین اگر امروز بحث از عقب ماندگی ایران و توسعه نیافتگی یا کم‌رشدی می‌شود به معنای آن است که حاکمیت این جریانهای شبه روشنفکر بر سرنوشت مردم ایران در دوران اخیر موثر نبوده است.

سرکوب عقل، رواج تقلید، مبارزه با اعتقادات، از بین بردن نشاط علمی ایران، تحکم روح استبداد و خودکامی در جامعه، رواج سطحی‌نگری، سرکوب روح تتبع و پژوهش، تحقیر هویت ملی و دهها مرض مزمن دیگر در جامعه، کمترین توانی بود که مردم ایران در طول حاکمیت یکصد و اندی ساله‌ی این جریان پس دادند و عجیب است که جریانهای شبه روشنفکری ملحد و سکولار همیشه تاوان کج‌فهمی‌های خود را از ملت ایران، باورها، اعتقادات و ارزشهای جامعه گرفتند.

اگر نخواهیم در تجزیه و تحلیل این کج‌فهمی‌ها به اسلاف این جریان در دوره قاجاریه و پهلوی و کالبد شکافی افکار و اندیشه‌های کارگزارانی چون میرزا ملکم‌خان نایب‌الدوله میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا فتحعلی آخوندزاده، مستشارالدوله، میرزا آقاخان

کرمانی ، تقی زاده ، کسروی ، دشتی ، نفیسی و امثال ذالک رجوع کنیم ، در ایران عصر جمهوری اسلامی هنوز هم رگه‌های شدید این کج فهمی را می‌توانیم در مراکز فرهنگی دانشگاهها ، موسسات تحقیقاتی و حتی در ساختار تصمیم گیری پاره‌ای از نخبگان سیاسی کارگزاران اجرایی و مبشران سنتی تجدد و ترقی به سبک نظام مشروطه سلطنتی مشاهده کنیم .

تجویزهایی که امروزه در دعوت جامعه به تعطیلی عقل ، بستن باب تفکر و تقلید بی‌چون و چرا از محصولات علم فرنگی می‌شود ، ضعیف‌تر از گرایش‌های رژیم پیشین نیست . شبه روشنفکران امروز ، حتی تحمل دیدن کورسوی هویت ایرانی و اصالت‌های فرهنگی را که می‌رفت ، در زیر سلطه تاریک اندیشی‌های رژیم مشروطه سلطنتی و نخبگان حاکم بر آن برای همیشه خاموش شود ؛ اما به همت اندیشه‌های امام خمینی (ره) ، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی ، احیاء شد ، ندارند .

همین جریان امروزه به برکت آزادیهای جمهوری اسلامی ، در دولتی‌ترین سازمانهای وابسته به حکومت ، همان کج فهمی‌های کهنه و از مد افتاده را تبلیغ کرده و می‌نویسند :

در ایران معاصر پذیرش چشم انداز مدرن و دمکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه کارانه‌ای مانند هویت ایرانی یا اصالت فرهنگی توأم باشد . ارائه هر نوع چشم اندازی از آینده ایران که براساس گفتن "اصالت" و "هویت" بناشده باشد نه با دمکراسی سازگار خواهد بود . نه با مدرنیته ، مدرنیته‌ای که خصوصیت آن باز بودن و پذیرش سبیل بودن زندگی معاصر است ؛ از این منظر فرقی نمی‌کند که این تلاش به نام دین یا نژاد یا فرهنگ ایرانی صورت گیرد . یا به نام حفظ خود در برابر هجوم بیگانگان و نفوذ فرهنگی آنان (علی میرسپاسی ، ۱۳۸۱ ، ص ۳۷)

چنین گفتمانی که هیچ هویت ، ملیت و اصالتی برای ایران و ایرانی قایل نبوده ، گفتمان جدیدی نیست . اسلاف "میرسپاسی" با همین کج فهمی‌های معرفتی و تاریخی خود ، در دوره قاجاریه و پهلوی به اندازه کافی بخشی از تمامیت ارضی ایران را تجزیه و تحویل روس و انگلیس داده بودند . اگر صحبت از کم رشدی و توسعه نیافتگی ایران هست و اگر هنوز عده‌ای در حسرت تجدد و ترقی می‌سوزند بخشی از این ناکامیها را باید به حاکمیت چنین گفتمانهایی در رژیم‌های پیشین احاله کرد . این گفتمانها به خاطر سلطه مطلق خود ، تمامیت ارضی استقلال سیاسی و اجتماعی و از همه بدتر منافع ملی ما براساس قرارداد معروف به قراردادهای استعماری دو دستی تقدیم بیگانگان کردند و با کمال تعجب شدیدتر و بلندتر و تندتر از هر گروه و جریانی هم شعار اصلاحات ، پیشرفت ، رشد و توسعه و تجدد و ترقی

سر دادند - اگر این گفتمانها ، توانایی حل معضل نوسازی و دگرگونی سیاسی ایران را داشت و اگر حاکمیت یکصد ساله ی آنها بر تاروپود کشور برای این ملت مفید بود ، پس چرا جامعه ما و ملت ما را محکوم می‌کنید که جامعه ی عقب مانده است ؟

اگر ایران و جهان سوم متهم به عدم درک بینش فرهنگی مدرنیته هستند و سیاستمداران و بعضاً روشنفکران و ایدئولوژیهای جهان سوم از این جهت ملامت می‌شوند که بر اثر خصومت و دشمنی با بینش فرهنگی باز و دموکراتیک ، معمولاً به نوعی ایدئولوژی ناسیونالیستی یا نژاد گرایانه یا دینی می‌غلطند و به غلط مدرنیته را در اخذ "علم" و "تکنولوژی" مدرن خلاصه می‌کنند . در حالیکه بدون پذیرش بینش فرهنگی زندگی مدرن ممکن است علم و تکنولوژی مدرن در جهت خلاف سعادت‌مندی بشر به کار گرفته شود . (علی میر سپاسی ، ۱۳۸۱ : ص ۲۹)

بنابراین فتوا می‌دهید که فروکاستن پروژه‌های مدرنیزه کردن به فرایندی عینی و تکنیکی دلیل اصلی شکست این پروژه ها در این گونه کشورها بوده است . مدرنیزاسیون در گفتمان توسعه به مقادرای تکنیکی بدل گشته و فراموش شده است . لذا باید بجای علم و تکنیک فرهنگ ، آداب ، عادات و اخلاق مدرنیته را فراگیریم ، با چنین سرنوشت محتومی که برای ایران و سایر کشورهای جهان سوم رقم زده‌اید ، دیگر دعوت به روشنگری و روشنفکری چه معنای دارد ؟! از یک طرف گفته می‌شود که روشنفکری خروج از تقلید و شجاعت به کار گیری عقل است . از طرف دیگر می‌گویند برای رسیدن به سعادت و خوشبختی هیچ راهی جز پذیرش فرهنگ مدرنیته ندارید . این چه نوع عقل‌گرایی است که نتیجه آن از پیش جبری و غیر قابل اجتناب است ؟! اگر قرار باشد که کنکاش‌های عقلی ما حتماً منتج به شناخت برتری دمکراسی ، حقوق بشر، فرهنگ مدرنیته ، لیبرالیسم و سایر محصولات فرنگی باشد در چنین شرایطی دعوت به شناختی که نتیجه آن از پیش مشخص است مضحک ، نیست ؟!

گفتمان جریان شبه روشنفکری الحادی و سکولار با چنین منطقی ، یکصد و اندی سال بر سرنوشت سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ایران حکومت کرد . حتی اجازه انتخاب را نیز از جامعه ما گرفت . از پیش به ما گفتند که تنها راه رسیدن به سعادت ، دمکراسی ، تقلید از غرب است . از یک طرف ما را محکوم به فقدان تفکر ، عقل و علم و اندیشه کردند و از طرف دیگر می‌گفتند دایره عقل نباید فراتر از استانداردهای غرب باشد .

از یک طرف به ما می‌گفتند که آزادی ، اختیار ، توسعه و پیشرفت یعنی اینکه از ساختن

جامعه‌ای واحد و یکپارچه براساس اندیشه‌های افلاطونی و باورهای دینی پرهیز کنید، از این روی طرح اسلامی کردن فرهنگ را در تمامی ابعاد آن و تحلیل نگرش اسلام‌ایدئولوژیک به تمامی نهادها و روابط اجتماعی و سیاسی و حتی اقتصادی و مباحثی چون اقتصاد اسلامی حکومت اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی، انسان‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی، تعلیم و تربیت اسلامی و غیره را محکوم و به باد تمسخر گرفتند. (علی میرسپاسی، ۱۳۸۱، صص ۷۲، ۷۳) از طرف دیگر با دعوت همه جوامع به مذهب مدرنیته و صدور فتوای غیر قابل تردیدی مبنی بر اینکه فرهنگ غرب نه فقط دردمکراسی لیبرال که در تمامی اصول و ارکان خود فرهنگ بشری و فرهنگ جهانی است (مرتضی مردیها، ۱۳۷۹: صص ۱۶) دعوت به جامعه‌ای واحد و یکپارچه کردند.

چگونه ممکن است تناقضات حیرت برانگیز چنین گفت‌وگوهایی را برتابید؟ اگر دعوت دین به جامعه فاقد ظلم جهانی، فاشیستی است چرا زدن برچسب استانداردهای مدرنیته بر همه فرهنگها، بینشها، گرایشها، نهادها، سازمانها و روابط سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی و پاکسازی جامعه از ارزشها و تأثیرات فرهنگی غیر مدرن و تدوین اقتصاد مدرن، جامعه‌شناسی مدرن، روانشناسی مدرن، دولت مدرن، انقلاب مدرن و مدرن فاشیستی نیست؟ بر این گفت‌وگوهایی استبدادی که در آن هیچ ارزش و اهمیتی برای افکار و اندیشه‌ها، اختیار آزادی و کرامت انسانی قابل نیستند، چه منطقی حاکم است که جامعه‌ای برای سعادت خود بدان دل ببندد؟

عظمت اندیشه‌های امام خمینی، نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی با درک چنین شرایطی که بر ایران و جهان حاکم بود قابل فهم است.

شالوده شکنی منطقی امام خمینی در شرایط پیچیده و ابطال ناپذیر چنین اندیشه‌هایی بر افکار، بینشها و گرایشهای سیاسی، قابل فهم است. امام نه غرب ستیز بود نه التقاطی و نه مقلد. امام متفکری بود که در عصر سلطه مطلقه افکار و اندیشه‌های غربی بر تار و پود دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی، اندیشه، نظریه و نظام جایگزینی داشت.

منطق امام در همین جایگزینی بود. کاری که متفکران دوران معاصر از انجام آن عاجز بودند.

در نظم سیاسی، سامان اجتماعی، الگوی حکومت، نحوه تجدد و ترقی و در بسیاری از مباحث اجتماعی، امام الگوی جایگزینی داشت. بنابراین، امام را تنها از زاویه مقلد یا ستیزه‌گر

یا هر مفهومی شبیه به اینها تحلیل کردن جاهلانه ترین نوع تحلیل است .

ما در این مقاله اندیشه های امام را از زاویه یک مهندس و معمار اجتماعی مبتکر ، تحلیل می‌کنیم . در تحولات سیاسی اجتماعی دوران معاصر ایران ، مهندسین و معماران اجتماعی قابل اعتنائی داشتیم که پاره‌ای از آنها در قالب مهندسی اجتماعی ، نقشه‌های خوبی برای دگرگونیهای سیاسی و نوسازهای فکری طراحی کرده‌اند اما همین مهندسین توانا ، استعداد معماری مهندسی خود را نداشتند ، لذا به دلیل فقدان یک معمار توانمند و خوش فکر اجتماعی نتوانستند تحولات قابل توجهی را در جامعه ایجاد کنند .

از طرف دیگر معماران خوبی نیز در تحولات دوران معاصر ایران حضور داشتند که فاقد مهندسی اجتماعی دقیق و غیر قابل تردیدی بودند .

در تاریخ معاصر ایران ، متفکری نداریم که هم مهندس اجتماعی مناسبی باشد و هم معمار خوش نقش و خوش استعداد . بی‌تردید امام خمینی از این جنبه یک متفکر استثنایی است شاید دلیل توفیق عمده امام خمینی در نظریه سازی انقلاب اسلامی و پایه ریزی نظام جمهوری اسلامی در همین خصلت استثنایی وی بود . هم نقشه مهندسی امام خمینی برای سامان سیاسی و نظم اجتماعی یک نقشه اصیل ، غیر تقلیدی و دقیق بود و هم معماری سازمان اجتماعی و سیاسی این نقشه مورد پسند مردم قرار گرفت . طرح اما یک طرح تقلیدی و کمره برداری از الگوهای موجود نبود یک طرح ابتکاری و ابداعی بود . الگوی جایگزین امام خمینی بر ویرانه های رژیم پوسیده و کهنه شاهنشاهی اگر چه تقلیدی و ستیزه جو نبود ، اما ساختار شکن و شالوده شکن بود .

هدف اصلی و اساسی این مقاله این است که ماهیت شالوده شکن اندیشه های امام خمینی (ره) ، نظریه ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را با توجه به گفتمانهای رسمی حاکم بر حوزه های سیاست تا حد ممکن تبیین نماید .

بر ساختار اندیشه های شالوده شکن امام خمینی (ره) قواعدی حاکمیت دارد که ابتدا بصورت اجمالی به توصیف این قواعد خواهیم پرداخت ، سپس در فصول بعدی نقد و جایگزینی مهندسی اجتماعی و معماری سیاسی امام خمینی (ره) را بر گفتمانهای رسمی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهیم داد .

قواعد حاکم بر اندیشه های شالوده شکن امام خمینی (ره):

آنچه در این فصل گفته می شود اجمالی است . هر کدام از قواعد مذکور می تواند موضوع

گسترده ای برای پژوهش باشد. وقتی از قواعد حاکم بر اندیشه های شالوده شکن امام خمینی (ره) در مهندسی اجتماعی و معماری سیاسی بحث می کنیم مراد آن قواعدی است که در هیچ شرایطی مورد تردید قرار نمی گیرد. ارکان این قواعد را می توانیم در نوشته ها و سخنانی که از امام به یادگار مانده است پیدا کنیم.

حصر قواعد مذکور در این مقاله، حصر عقلی نیست، بسط و گسترش آنها بعنوان اصول و قواعد حاکم بر اندیشه های سیاسی امام خمینی (ره)، نظریه ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی بر پیروان حکومت اسلامی یک فرضیه ی علمی است. این قواعد را می توان در اصول زیر مورد تحقیق قرار داد:

- ۱- پرهیز از پیش فهم های معرفتی و تاریخی در بکارگیری مفاهیم سیاسی
- ۲- تشکیک در مشهورات شبه عقلی، شبه فلسفی، شبه روشنفکری و شبه تاریخی حاکم بر منطق معرفت سیاسی

۳- پایبندی به منطق حاکم بر اندیشه سیاسی شیعه و نوآوری در تبیین

۴- پایبندی به منطق حاکم بر فقه و نوآوری در بسط موضوعات

۵- پایبندی به عناصر معرفت در تمدن اسلامی و نوآوری در تلفیق (نه تفکیک)

۶- پایبندی به مسیر تاریخی اندیشه ی اسلامی و نوآوری در موضع و منزل

در معرفت سیاسی وقتی بحث از پدیده هایی چون، انقلاب، اصلاحات، دگرگونی های اجتماعی، تغییرات سیاسی، مردم سالاری، تجدد و ترقی، پیشرفت تاریخی، مشارکت و توسعه سیاسی، آزادی، عدالت، برابری و مفاهیمی مانند اینها می شود، ذهن از همان ابتدا سراغ تعابیر و تعاریف مشهور و مانوسی خواهد رفت که در پیش فهم های معرفتی و تاریخی خود دارد. آنچه بدیهی است در سیطره های گفتمانهای رسمی حاکم بر حوزه سیاست، این پیش فهم ها تحت تاثیر الگوهای غربی است. اولین قاعده حاکم بر اندیشه های سیاسی امام خمینی (ره)، شالوده شکنی سیطره تعاریف غربی بر مفاهیم سیاسی است. در فصول آتی قواعد حاکم بر این شالوده شکنی را تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

در بخش اعظمی از مشهورات شبه فلسفی، شبه عقلی، شبه روشنفکری و شبه تاریخی حاکم بر بنیاد های معرفت سیاسی، ناکارآمدی دین و نهادهای دینی در جوامع مدرن و تعلق کارکرد دین در جوامع سنتی و اساطیری و از همه مهتر ناتوانی دین در تولید معرفت سیاسی و تاسیس نظام های مردمی جز تعالیم رسمی تشکیک ناپذیر تلقی می شود. مهمترین بخش

اندیشه های امام خمینی (ره) نظریه ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در هم شکستن ساختارها و شالوده های این گفتمان رسمی در حوزه ی سیاست که بخشی از مباحث در فصول آینده به این بحث تعلق دارد .

منطق حاکم بر اندیشه سیاسی شیعه ، منطق نظریه ی امامت و ولایت است . اگر چه در گفتمانهای رسمی حاکم بر حوزه ی سیاست ، چنین منطقی تاویل به نظریه های غیر دمکراتیک ضد مردمی و استبدادی می شود لیکن امام خمینی (ره) برای گریز از چنین برچسب هایی هیچگاه از این منطق عدول نکرد و در تبیین ارکان نظریه ی سیاسی ولایت فقیه، این نظریه را با مدرن ترین نوع حکومت مردمی ، یعنی الگوی جمهوری آنچنان تبیین کرد که از دل این تبیین نظام جمهوری اسلامی استخراج شد . بخش دیگری از مباحث ما در فصول آتی به این منطق خواهد پرداخت .

منطق حاکم بر فقه شیعه هم در روش تحصیل و تحقیق و هم از جنبه های گسترده قواعد و قوانین فقهی و هم در شیوه انبساط احکام و اجتهاد و صدور حکم ، منطق مورد اعتمادی است که در همه ی ادوار تاریخی حافظ اجتماع شیعیان ، عامل تحول معرفت فقهی و پویایی فقه شیعه بوده است . امام خمینی (ره) هیچ گاه از منطق حاکم بر فقه ، جهت خوشایند عده ای که مدعی هستند فقه شیعه توانایی پاسخگویی به مشکلات و مباحث عصر را ندارد ، عدول نمی کند . مشکل اصلی امام با پاره ای از حوزه های فقهی از یک طرف و پاره ای از متدینین متجدد از طرف دیگر این است که اثبات نماید در منطق فقهی شیعه آنچه ثابت می ماند حکم است و آنچه تحول می پذیرد موضوع و موضع حکم است . امام با این دیدگاه ، فقه سنتی شیعه را تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از کپواره تا کور می داند و حاضر نیست ذره ای از این منطق عدول کند . فصلی دیگر از مباحث آتی به این قاعده اختصاص دارد . در نظریه ی انقلاب اسلامی و اندیشه ی سیاسی امام خمینی (ره) همه عناصر معرفت در تمدن اسلامی حضور دارند و هیچ معرفتی بر معرفت دیگر مقدم نیست . نه برتری با عرفان است نه فقه ، نه کلام ، نه فلسفه ، نه سیاست و نه اجتماعیات .

آن الگویی که امام ترویج می کند الگویی است که معارف تمدنی اسلامی در آن به یاری و کمک هم می شنابند . از آنجایی که در حوزه های نظم سیاسی و سامان اجتماعی کثرت تلاش می کند غلبه ی خود را بر وحدت تحمیل کند . در آموزه های سیاسی امام همه ی عناصر معرفت در تمدن اسلامی به یاری چنین اندیشه و نظمی خواهند آمد .

این مباحث جلوه‌ی دیگری از قواعد حاکم بر افکار و اندیشه‌های امام خمینی (ره) است که در فصلی دیگر تبیین خواهد شد.^۱

اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند با استثناء کردن اندیشه‌های امام خمینی (ره) و الگوی نظم سیاسی وی، یک انقطاع شبه تاریخی در مسیر اندیشه‌های اسلامی ایجاد کرده و از این زاویه هویت تاریخی انقلاب اسلامی را مخدوش سازند اما قواعد حاکم بر اندیشه‌های امام خمینی (ره) به ما می‌آموزد که انقلاب اسلامی منزلی و موضعی از منازل و مواضع در طول مسیر تاریخی اسلام است.^۲ این بحث از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم انسان یکبار در مسیر تحولات هست اما پیوسته منزل خود را عوض می‌کند و این منازل تعویضی در طول مسیر قرار دارند اگرچه ممکن است هم عرض مسیر نباشند و این مفهومی از حرکت و دگرگونی است.^۳ اما یک بار دگرگونی به معنای تعویض مستمر و پیوسته‌ی مسیر تلقی می‌شود.^۴ اگر مسیرها پیوسته عوض شوند دیگر بحث از منازل بیهوده است.^۵ عده‌ای تلاش می‌کنند اندیشه‌های امام خمینی (ره) نظریه‌ی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی را در مسیر تحول تاریخی شیعه، مسیری جدای از مسیر اصلی القاء کنند.^۶ لذا تلاش می‌کنند الگوی نظم سیاسی و نظریه‌ی ولایت فقیه را، نظریه‌ای که در تاریخ سیاسی شیعه و اندیشه‌های فقهای گذشته ریشه ندارد، معرفی نمایند.^۷ این بحث هم یکی دیگر از مباحث بنیادین این مقاله در فصول آینده است.^۸

پرتال جامع علوم انسانی

منابع:

- ۱- سید مرتضی‌مردیها، دفاع از عقلانیت، تقدم عقل بر دین، سیاست و فرهنگ، انتشارات نقش و نگار، تهران، ۱۳۷۹
- ۲- علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی، طرح نو، تهران، ۱۳۸۱